

www.ketab.ir

زنان در قدرت
اداموسولینی

پیش دستی جاسوس المانی، همسریک
بانکدار و دختر موسولینی در شکست نازی ها

تیلار ج. ماتسئو

مترجم: پریسا ابن یامینی



www.ketab.ir

سرشناسه: ج. ماتسئو، تیلار
عنوان و نام پدیدآور: ادا موسولینی / جاسوس ماتسئو؛ مترجم
پریسا ابن یامینی.

مشخصات نشر: تهران: نشر جمهوری، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری: ۳۳۶ ص

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۸-۱۶۸-۱

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: جاسوسی آلمان - ایتالیا - تاریخ - قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: ابن یامینی، پریسا، مترجم

رده بندی کنگره: DG۵۷۵

رده بندی دیویی: ۹۴۵/۰۹۱

شماره کتابشناسی ملی: ۹۵۰۵۰۸۷



نشر جمهوری

وبسایتی، صفحه آرایی و طراحی جلد / گروه هنری جمهوری

لیتوماتیو، نقش آور

چاپ و صفحه آرایی

نوبت چاپ / اول

تیراژ / ۳۰۰ نسخه

شابک / ۹۶۸-۱۶۸-۴۶۸-۶۰۰-۹۶۸

دفتر مرکزی / خیابان انقلاب، خیابان فخرایی، خیابان ژاندارمری،

پلاک ۸۸

فروشگاه: خیابان جمهوری، مقابل خیابان صف، شماره ۲۳۰.

تلفن ۳۳۹۳۰۳۹۰

تلفن: ۶۶۴۱۰۸۱۴ / همراه: ۹۱۹۱۹۹۳۷۹۶۰

حق چاپ و انتشار انحصاراً محفوظ است.

اینستاگرام / jomhooripublication

وبسایت / www.jomhooripub.com

پست الکترونیک / nashre.jomhoori@gmail



نشر
جمهوری

فهرست

۹	قدردانی
۱۱	درباره نویسنده
۱۳	معرفی شخصیت‌های کتاب
۱۹	پیشگفتار
۲۳	مقدمه
۳۹	فصل اول
۴۹	فصل دوم
۶۰	فصل سوم
۶۹	فصل چهارم
۸۰	فصل پنجم
۹۷	فصل ششم
۱۰۹	فصل هفتم
۱۲۲	فصل هشتم
۱۳۸	فصل نهم
۱۵۲	فصل دهم
۱۶۰	فصل یازدهم
۱۷۳	فصل دوازدهم
۱۸۶	فصل سیزدهم
۱۹۷	فصل چهاردهم
۲۰۶	فصل پانزدهم
۲۱۵	فصل شانزدهم
۲۳۰	فصل هفدهم
۲۴۲	فصل هجدهم

۲۵۶

فصل نوزدهم

۲۶۹

سخن آخر

۲۷۱

آلبوم عکس

۲۸۴

پرسش‌هایی برای گفت‌وگو

۲۸۷

پی‌نوشت‌ها

www.ketab.ir

قدردانی

می‌خواهم از بلندنظری ژاکلین دی شوله، دختر فرانچس و لونیس دی شوله برای تهیه خاطرات، دست‌نویس به دفتر مهمانان دوران جنگ لی گوینست، دست‌نوشته‌های منتشر نشده و عکس‌های خصوصی‌اش، و همچنین اجازه نقل‌قول کردن از نامه‌های نگه‌داری شده در مجموعه یادداشت‌های دی شوله در کتابخانه دانشگاه پرینستون تشکر و قدردانی کنم. ایده اولیه این کتاب یک شب در گفت‌وگویی در تابستان ۲۰۱۲ در پرووانس شکل گرفت، جایی که ژاکلین داستان مهاجرتی خارق‌العاده مادرش در دوران جنگ را با ما در میان گذاشت.

از دانشجویان دکتری (و شاید موقع انتشار این کتاب دکتر شده باشند) آندرو دی فین و کریستین استارکوسکی در پرینستون به‌خاطر مشارکتشان در تهیه منابع بی‌شمار و از استف میلز به‌خاطر همکاری‌اش در ترجمه منابع آرشیوی هیلد بیتس از آلمانی تشکر می‌کنم. ترجمه تمام گزارش‌های اطلاعاتی هیلد بیتس را استف میلز انجام داد؛ ترجمه از ایتالیایی را خودم انجام دادم و برای هرگونه خطا یا حذفی در شواهد فقط خودم مسئول هستم. شواهد در اینجا به متونی با نقل‌قول‌های مستقیم محدود شده است، اما بخش پی‌نوشت، کتاب‌شناسی جامعی از تمام منابعی است که به آن رجوع شده است.

همیشه قدردان کارگزار ادبی‌ام استیسی گلیک و کارگزار فیلم‌ام لو پیپیت بابت تمام اطلاعات و اشتیاقشان هستم. از لارن آبرامو در بخش حقوق خارجی که

می‌خواست مطمئن شود این کتاب در سراسر جهان در اختیار عموم قرار می‌گیرد و ویراستارم، کارن کوستولنیک در انتشارات گراند سنترال متشکرم که کارکردن دوباره با او در مقام نویسنده افتخار بزرگی بود. همین‌طور از راکله کلی در انتشارات، متیو بلست در تبلیغات و آلانا اسپندلی در بازاریابی و بسیاری از افراد دیگر در انتشارات گراند سنترال ممنونم که امکان انتشار این کتاب را فراهم کردند.

حقیقت این است که حمایت‌های مالی سخاوتمندانه این پروژه را شورای هنرهای کانادا و اعضای خارق‌العاده خانواده مایلز، همسر رابرت و پسرخوانده‌هایم ادوارد و روری تأمین کردند. آنان برخی اوقات برای نویسنده تندخو قهوه درست کردند، صبور بودند، حتی سؤالات خنده‌داری درباره گشتاپو در دوران حبس طولانی‌مدت پاندمی پرسیدند و سکوت و آرامش بسیاری فراهم کردند. گمان می‌کنم می‌توانیم هم‌صدا بگوییم که باز دیگر خوشحالیم به‌عنوان یک خانواده از تجربه نوشتن کتابی دیگر جان سالم به‌در بردیم. عشق‌های من، حتی اگر بیشتر اوقات نتوانم بگویم، از هر سه شما متشکرم و مسلماً در راکله، فرانچسکو، کینگ روستر (روحش شاد) و ویجت که همیشه به یادش هستیم ممنونم از مادرم، شارلینی ماتسنو تشکر می‌کنم و از همسر رابرت مایلز بابت خواندن دست‌نویس‌ها در طول این فرایند و دوستم هایدی دیویس برای پیاده‌روی‌های طولانی در مونت نیوتن و بحث درباره دانسته‌هایمان سپاسگزارم. همین‌ها باعث شد که نوشتن ادامه داشته باشد.

www.ketab.ir

درباره نویسنده

تیلار ج. ماتسنو دانشیار دانشگاه مونترال است. دستیار سابق استاد زبان انگلیسی کلارا سی. پایپر در دانشکده کولبی و نویسنده آثار متعدد غیرداستانی است. کتاب‌هایش از پر فروش‌های نیویورک تایمز، سان فرانسیسکو کرونیکل و لوس آنجلس تایمز بوده است.

نویسنده قدردانی خود را از حمایت شورای هنر کانادا ابراز می‌کند.

معرفی شخصیت‌های کتاب

خانواده چانو-موسولینی

اِدا موسولینی چانو^۱ فرزند مورو علاقه دیکتاتور بلوفزن، بنیتوموسولینی. او مجبور شد برای نجات جان شوهرش گالاتسو چانو^۲ دست به تلاش بیهوده‌ای بزند و از پدرش و هیتلر اخاذی کند. اِدا در تمام مدت که از دست گشتاپو فرار می‌کرد از نام مستعار امیلیا سانتوس استفاده کرد. او در دوران جنگ مادر سه فرزند به نام‌های فابریسیو^۳، رایموندا^۴ و مارتسیو^۵ بود. او دل‌داده امیلیو پوتچی^۶ در دوران جنگ بود. **گالاتسو چانو- داماد و وزیر خارجه موسولینی.** او از پذیرش اسرار دول آلمان نازی و ایتالیای فاشیست سر باز زد و سعی کرد تا کودتایی را برای برکناری موسولینی از قدرت ترتیب بدهد و واسطه‌ای برای برقراری صلحی جداگانه با متفقین شود. مادر مؤمن او کارولینا پینی چانو^۷ از همسر او خوشش نمی‌آمد. شوهرخواهرش،

1. Edda Mussolini Ciano

2. Galeazzo Ciano

3. Fabrizio

4. Raimonda

5. Marzio

6. Emilio Pucci

7. Carolina Pini Ciano

ماسیمو ماجیستراتی^۱ در سونیس مقام دیپلماتیکی داشت.

بنیتو موسولینی- دیکتاتور فاشیست ایتالیا و الهام‌بخش هیتلر جوان. در میانه جنگ جهانی دوم متوجه شد که دیگر پیشوا صادرکننده دستورات است. موسولینی با انتخاب میان بخشش دامادش و خشنودسازی هیتلر روبه‌رو شد. همسر او راکله موسولینی^۲ و معشوقه‌اش کلارا پتاچی^۳ بود. او پسرش ویتوریو موسولینی^۴ را به دنبال ادا فرستاد تا هرطور که شده او را پیدا کند و برگرداند.

امیلیو پوتچی- اسکی‌باز حرفه‌ای و آریستوکراتی ثروتمند. از نیروی هوایی ایتالیا فرار کرد و به دانشکده رید در اورگن رفت. یکی از معشوقه‌های ورزشکار و جوان‌تر ادا موسولینی چانو بود و در دوران جنگ جهانی دوم مجدداً با او ارتباط برقرار کرد و زمانی که شرایط ایجاب کرد شجاعانه زندگی‌اش را برای محافظت از ادا و خاطرات گالاتسو چانو به خطر انداخت. بعد از جنگ، طراح مد مشهوری شد. ویکتور امانوئل سوم پادشاه ایتالیا. در دوران دیکتاتوری بنیتو موسولینی در حاشیه قرار داشت، اما وقتی فرعی انتخاب پیدا کرد فاشیست دواآتشه پی‌یترو بادولیو^۵ را به عنوان دومین نخست‌وزیر زمان خود انتخاب کرد و به فرار خانواده چانو از رم با هواپیما کمک کرد.

دزنونه بنینی^۶- دوست دوران مدرسه گالاتسو چانو و ذی‌نفع از به‌قدرت‌رسیدن چانو. او مستقیماً شاهد حبس گالاتسو در ورونا و رابطه عمیق عاشقانه‌اش با جاسوس آلمانی هیلد بیتس بود. دزنونه به شکل‌گیری ارتباط میان سازمان اطلاعات آمریکا با ادا موسولینی چانو کمک کرد.

سوزانا آنیلی^۷- میراث‌بر، سرشناس و دوست وفادار گالاتسو چانو و ادا

1. Massimo Magistrati

2. Rachele Mussolini

3. Clara Petacci

4. Vittorio Mussolini

5. Pietro Badoglio

6. Zenone Benini

7. Susanna Agnelli

موسولینی چانو. او با شاهزاده رایموندو لانتسا^۱ نامزد کرد اما آرزو داشت که پزشک شود. به همراه مادرش ویرجینیا آنیلی که رگه آمریکایی داشت و خواهرانش ماریا سول و کلارا نقش مهمی در سوئیس در کمک‌رسانی سریع به ادا موسولینی و نجات خاطرات چانو ایفا کردند.

تونینو پسینا^۲ - در کنار همسرش نورا پسینا و دوستان جراردو جراردی^۳ سعی کرد تا به دوستان قدیمی‌شان ادا و گالتاسو به‌بهای سنگین شخصی کمک کند.

دیلیا دی بانو^۴ - دوست وفادار ادا موسولینی چانو؛ ادا و دیلیا معروف به این بودند که در دسرهایی برای زندگی دیگران ایجاد می‌کنند. دیلیا و مادرش، کنس لائورتسانا شجاعانه به ادا و گالتاسو پیشنهاد کمک کردند. برخی منابع می‌گویند که آنان جاسوس مشهور بریتانیایی-لهستانی کریستین گرنویل^۵ (کریستینا اسکاربک) را به درون حلقه اعتماد خود کشاندند.

دکتر الویتسیو مولوچی^۶ - به همراه برادرش دکتر والتر ملوچی، اداره کلینیکی را در رامپولا بر عهده داشتند، جایی که ادا موسولینی چانو و امیلیو پوتچی در آنجا بودند. در مقام پارتیزان در مقاومت ایتالیا فعالیت داشتند. این دو دکتر قبول کردند که نوشته‌های گالتاسو را فقط به کسی تحویل بدهند که واژه رمز مطلع باشد.

پدر گوئیدو پانچینو^۷ - کشیش کاتولیک و اقرارنوش خانواده موسولینی. پدر پانچینو برای آلمانی‌ها نیز جاسوسی می‌کرد، در همان بخشی که هیلد بیتس فعالیت داشت. این کشیش را به سوئیس برای فریفتن ادا موسولینی چانو فرستادند. در آنجا متوجه شد که هیلد بیتس جاسوس دوجانبه است.

ماریو پلگرینیوتی^۸ - زندانبان دلسوز در زندان اسکالتسی در ورونا. او مستقیماً

1. Raimondo Lanza

2. Tonino Pessina

3. Gerardo Gerardi

4. Delia di Bagno

5. Christine Granville

6. Guido Pancino

7. Mario Pellegrinotti

شاهد رابطه عمیق و عاشقانه گالتاسو چانو و هیلد بیتس بود.

آلمانی‌ها

هیلدگارد بورکهارت بیتس^۱ - همچنین معروف به هیلد بیتس یا نام رمزی اش فیلیسیٲس، جاسوس آلمانی جوان، باهوش، زیبا و جاه‌طلبی بود. اولین مأموریت او فریب گالتاسو چانو داماد موسولینی بود.

یوناخیم فون رین تروپ^۲ - وزیر خارجه هیتلر و همتای آلمانی گالتاسو چانو. او مجرم جنگی مشهور و کسی بود که حتی دیگر نازی‌ها نیز از او متنفر بودند. خودپسند، ظالم و متکبر بود. از گالتاسو چانو متنفر و مصمم به از بین بردن او بود. درون دستگاه نازی، دیگر مقامات ارشد آلمانی به دنبال فرصتی برای حذف او بودند که از میان آنان می‌توان به هاینریش هیملر^۳ و ارنست کالتن برونر^۴ اشاره کرد.

ارنست کالتن برونر رئیس اداره مرکزی امنیت آلمان نازی و از معماران هولوکاست. او عضو ارشد حلقه هیتلر بود. از یوناخیم فون رین تروپ متنفر و «رئیس» هیلد بیتس در عملیات‌های اطلاعاتی.

ویلهلم هارستر^۵ - ژنرال نازی، مجرم جنگی و رهبر عملیات‌های اطلاعاتی آلمان در بخش هیلد بیتس در دوران محاکمه گالتاسو چانو و همکارانش. ژنرال هارستر سرپرست هیلد در ورونا بود. افسر رابط مورد اعتماد او والتر سگنا^۶ بود.

اویگن دولمان^۷ - عضو اِس‌اِس و یار وفادار هاینریش هیملر. او مرسدس‌بنز پُر زرق و برق را می‌راند و سگ وحشی به نام کونو داشت. او طرفدار آریستوکرات‌های سرشناس ایتالیایی بود و به راحتی می‌توانستید از او درخواست کمک کنید. ویرجینیا

1. Hildegard Burkhardt Beetz

2. Joachim von Ribbentrop

3. Heinrich Himmler

4. Ernst Kaltenbrunner

5. Wilhelm Harster

6. Walter Segna

7. Eugen Dollmann

آنیلی و ادا موسولینی چانو از دوستان او بودند که هر دوی آنان وقتی زندگی خود و خانواده‌شان به خطر افتاد از او درخواست کمک کردند. رئیس او در رم، هربرت کاپلر^۱ در فراری دادن خانواده چانو به آلمان کمک کرد.

ویلهم هتل^۲ - همتای هربرت کاپلر در مونیخ بود. او با اطلاعات خارجی آلمان همکاری داشت و در فراری دادن خانواده چانو به آلمان و بازداشت خانگی‌شان در باواریا کمک کرد، جایی که منشی و مترجمی جوان به نام هیلد بیتس را نزد گالاتسو چانو برای اولین مأموریت جاسوسی‌اش و جلب اعتماد او روانه کرد. هتل اولین و آخرین مافوق هیلد نبود که شیفته این مأمور جوان زیبا شد.

آمریکایی‌ها و دیگران

فرانچس دی شوله^۳ - متولد آمریکا، مادری میانسال و سرشناس بود که با بانکدار و آریستوکراتی به نام لوئیس دی شوله ازدواج کرد. در سوئیس زندگی می‌کرد و میزبان «خانه جاسوسان» بود، جایی که یک اطلاعات و نیروهای مسلح متفقیان در کنار پناهندگان و رابطان خارجی برجسته در مهمانی‌های خانگی شلوغ با یکدیگر ارتباط داشتند. فرانچس بلافاصله از سوی همکار آمریکایی آلن دالس^۵ جلب جهان هنر جاسوسی شد و در مقام مأمور آماتور، مسئولیت کمک در ترغیب ادا موسولینی چانو را برای تحویل خاطرات فتنه‌انگیز شوهرش به متفقیان برعهده گرفت.

آلن دالس - پیشگام هنر جاسوسی آمریکا بود. او به برن فرستاده شد تا شعبه دفتر خدمات راهبردی، شکل اولیه سازمان اطلاعات مرکزی (سیا) را در سوئیس مدیریت کند. جاسوسان شاغل کوردیلیا دادسون^۶ و تریسی بارنز^۷، مأموران مخفی

1. Herbert Kappler
2. Wilhelm Höttl
3. Frances de Chollet
4. Louis de Chollet
5. Allen Dulles
6. Cordelia Dodson
7. Tracy Barnes

دفتر او بودند و برای مأموریت ادا موسولینی چانو انتخاب شدند. بر اثر کمبود مأموران حرفه‌ای در دوران جنگ جهانی دوم، او به شهروندان عادی آمریکایی ساکن سوئیس رو آورد و از مردان و زنانی چون فرانچس دی شوله خواست که گهگاهی به کشورشان و آرمان ضدفاشیست با انجام مأموریت‌های خارق‌العاده خدمت کنند. **ورنر بالسیگر**^۱ - مقام ارشد پلیس سوئیس. او کاملاً بی‌طرف نبود. هرازگاهی مهمان خانه جاسوسان بود. در موضوعات حساس به متفقین کمک کرد. او و همسرش از دوستان مورد اعتماد فرانچس دی شوله بودند.

پاول گالی^۲ - گزارشگر شیکاگو دیلی نیوز و از کسانی بود که به‌طور غیررسمی با آلن دالس به‌عنوان عضوی از گروه اطلاعات متفقین در سوئیس کار کرد. وارد ماجرای جست‌وجوی خاطرات چانو شد تا به ادا اطمینان ببخشد که ناشر مشتاق و فرصت مالی خوبی وجود دارد. او مستقیماً با فرانچس دی شوله کار کرد.

www.ketab.ir

1. Werner Balsiger

2. Paul Ghali

پیشگفتار دوزخ

در میانه مسیر زندگی مان
خود را در جنگلی تاریک یافتیم
جایی که مسیر رو به جلو محو شده بود
به سختی می توان گفت شبیه چه چیزی بود
جنگل بسیار وحشی، بی رحم و انبوه بود
که حتی اندیشیدن به آن هنوز مرا می ترساند!
بسیار دردناک نیز بود که در صورت تشدید مثل تلخی مرگ می شد؛
اما وفادار به یافته های خوب در آنجا هستم،
درباره آن ها نیز صحبت خواهم کرد.

دانته، دوزخ، بخش یک

این کتاب درباره انگیزه اخلاقی، گروهی از مردم و گروهی از ملت ها است که
در تاریکی گرفتار شده اند.

در حال حاضر مشغول نوشتن داستان هایی درباره زنان و مقاومت و جنگ هستم.
برخی اوقات کتاب هایی درباره افراد الهام بخش نوشته ام، افرادی چون قهرمان

لهستانی ایرنا سِندلر^۱ یا پارتیزان فرانسوی-آمریکایی، بلانش روبنشتاین اوزلو^۲ که در دوران جنگ هر دو مسیر درست را به روشنی هرچه تمام تر دیدند و دست به کار شدند. این کتاب چنین داستانی نیست و به جز استثنای قابل توجه -همسر یک بانکدار، زنی سرشناس که ازدواج ناموفقی داشت و در میانه زندگی متوجه موضوع بسیار مهمی شد که دیگر چیزی پس از آن اهمیت نداشت- شخصیت های این کتاب چنین افرادی نبودند.

اما این کتاب داستان شجاعت است. داستان اینکه چگونه افراد در میانه زندگی شان متوجه شدند که در مسیر اشتباهی هستند و این شجاعت را پیدا کردند تا تغییر کنند و به نبرد تاریکی بروند؛ و تسویه حسابی که پس از آن شکل گرفت. جاسوس آلمانی، دختر موسولینی، دیپلمات فاشیست. در بطن داستان داماد موسولینی قرار دارد. مردی دارای نقطه ضعف، خوش گذران و وزیر خارجه ایتالیا که این قدرت را پیدا کرد تا با همسرش را رها کند و با زل زدن به چشمان مأموران اعدام خود آنان را از رو ببرد. همچنین این کتاب درباره خاطرات صادقانه دوران جنگ، مردان و به خصوص زنانی است که زندگی های خانوادگی شان را برای حفظ حقایق مربوط به جرایم ثبت شده در آن نوشته ها به خطر انداختند. خاطرات او - که در تاریخ به نام خاطرات چانو شناخته می شود - زمانی نوشته شد که فرد دوم فرماندهی در دوران بنیتو موسولینی و عضوی از حلقه درونی آدولف هیتلر بود. به عنوان «مهم ترین سند سیاسی منحصربه فرد موجود در رابطه با مسائل خارجی ایتالیا»، آنان سفری بسیار خطرناک و بغرنج را ثبت کردند که حتی خود گالئاتسو نیز از آن وحشت کرد. هرچند با تأخیر، گالئاتسو چانو، به رغم همه گناهانش، به خاطر رسیدن به خود آگاهی در میانه جنگ دست به کار شد. همچنین زنانی بودند که اجازه ندادند نازی ها بخش هایی از این نوشته ها را از بین ببرند. نسخه هایی که آنان حفظ کردند بعد از جنگ جهانی دوم در قالب اسناد مهم در دادگاه نورمبرگ مورد استفاده قرار گرفت و همچنان یکی از مهم ترین اسناد تاریخی

1. Irena Sendler

2. Blanche Rubenstein Auzello

مربوط به رایش سوم و نیت رهبران آنان است.

اینان زنان و مردانی بودند که در اکثر موارد ماهرانه مقاومت کردند و قطب‌بندی‌هایی شکل گرفت. وقتی می‌خواهید درباره دوران ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ بنویسید تا از مقولاتی چون خوب در برابر بد، سیاه و سفید، وضوح و ظلمت اخلاقی صحبت کنید، وسوسه شدیدی پیدا می‌کنید. مشکل این است که بخش اعظم تاریخ، از جمله تاریخ احساس بشر، در عدم قطعیت و سایه‌ای از وحشت رخ می‌دهد. در اینجا باید محتاطانه عمل کنید. چگونه داستان شجاعت جاسوس نازی یا دختر دیکتاتور را روایت کنید بدون اینکه از آنان قهرمانی نسازید، بدون اینکه آبروی ۶ میلیون نفر مورد هدف فاشیسم یا ۴۰ میلیون شهروند کشته‌شده را نبرید؟ مثل دانتو که سقوطش به جهنم را متصور شد، اما وفادار به بازگویی اتفاقات خوب و نیز ترس‌ها ماند، نوشتن درباره فاشیسم و نازیسم به چه معناست؟ نوشتن درباره لحظاتی که آن کتاب‌ها را می‌گناهان کبیره مسیر متفاوتی را در پیش گرفتند به چه معناست؟

این کتاب برای بخشش آنان نیست. بخشش فقط متعلق به قربانیان آنان است. اما این کتاب از ما می‌خواهد که صداقت و شور و هیجان واقعی انسان را در نظر بگیریم. اینکه چگونه افراد - و آن‌طور که گالئاتسو چانو استدلال کرد ملت‌ها - می‌توانند اشتباهات خود را شناسایی و منکر آن شوند و سعی در جبران آن داشته باشند. رقابت بر سر نجات خاطرات چانو، با هرگونه اقدامی، داستان مأموریت نجات خارق‌العاده‌ای است که ارزشش را دارد فیلم مهیج جاسوسی بر اساس آن ساخته شود. درعین حال، داستان تلاش زنان و مردانی است که خواهان نجات مجموعه‌ای از نوشته‌ها بودند که در آن جرایم مستندسازی شد و هدفش برقراری عدالت بود، اما مهم‌تر از همه با این کار خودشان را نجات دادند.

مقدمه

جاسوس آلمانی و دختر موسولینی

۳۱ اوت ۱۹۳۹ تا فوریه ۱۹۴۳

چانو کجاست؟ میز سلام چیده شده بود. منتظر گالتاتسو چانو بودند. از مهمانان با نوشیدنی بعد از شام پذیرایی کردند. در آخرین شب اوت ۱۹۳۹، هوا همچنان حتی در این ساعات پایانی شب، درست مثل همیشه در اواخر تابستان در رم بسیار گرم بود. اما بیرون از دیوارهای ویلا شهر غیر قابل شناسایی بود. قهوه از بهار سهمیه بندی شده بود. کارگران برای صرف نوشیدنی کافه کورتو دم کردن قهوه کاسنی تلخ با افزودن گراپا- دست از کار کشیدند. زیر لب غرغر کردن زنان خانه دار عصبانی مثل این بود که انگار شورش شده است، زنانی که در صف های طولانی بیرون مغازه ها انتظار می کشیدند و در نهایت متوجه می شدند که گوشت یا کره ای وجود ندارد. راندن خودروی شخصی ممنوع بود. عبور دوچرخه ای جیرجیرکنان از خیابان خالی در شب، همسایگان کنجکاو را پشت پنجره های تاریک کشاند. گویی قرار بود اتفاق ناگواری رخ دهد. تجار حاضر در سالن در آن شب می دانستند که منشی های دفاترشان به دور از چشم آنان ماسک های ضد گاز را در کشوی میزشان در کنار لوازم آرایششان پنهان کرده اند. اکنون مردم خصوصی به یکدیگر می گفتند که قحطی واقعی در راه است.

در سراسر رم، تقریباً اکثر ثروتمندان تأثیر ریاضت را احساس کردند. گرچه در خانه‌های درندشت ثروتمندان در محله‌های عیان‌نشین با دسترسی به راهروهای قدرت، در اصل فقط حال‌وهوا عوض شده بود. مهمانان غمگین و نگران بودند و فقط بر یک چیز تمرکز داشتند: چانو.

همه در ایتالیا چانو را می‌شناختند. کنت جان گالاتسو چانو - با موهای مشکی صاف‌شده و ژل‌زده و لباس‌های شیکش، خوش‌تیپ، مغرور و روی‌هم‌رفته احمق - دومین مرد قدرتمند در ایتالیای فاشیست بود. او داماد بنیتو موسولینی دیکتاتور و نیز وارث مسلم سیاسی او بود. در حالی که ملت کم‌کم به پرتگاه جنگ در آن شب نزدیک می‌شد، گالاتسو چانو همچنان وزیر خارجه ایتالیا و مسئول روابط بین‌الملل متزلزل بود.

پرسشی امان‌بخش را بریده بود: آیا فردا صبح جنگ آغاز می‌شود؟ چانو قرار بود به آنان بگوید.

فقط بنیتو موسولینی قدرت بیشتری در اختیار داشت و خواهان جنگ نبود، هرچند بلوف می‌زد. موسولینی از رایش سوم حمایت کرده بود و اکنون به‌غیر از نادیده گرفتن متفقین، ایتالیا در خطر وارد شدن در نبرد جهانی آلمان به سر می‌برد، نبردی که موسولینی می‌دانست ایتالیایی‌ها خواهانش نیستند و ارتش آن کشور نمی‌توانست از پشش بریاید. همچنان، موسولینی خوش‌بین بود. متفقین کُرکری می‌خواندند و گلایه می‌کردند. آنان درنهایت وقتی هیتلر کنترل اتریش و سپس چکسلواکی را در اختیار گرفت هیچ اقدامی نکردند. آنان نمی‌خواستند آن موقع برای لهستان بجنگند.

گالاتسو چانو خیلی مطمئن نبود. در واقع، گالاتسو هم درباره جنگ و هم درباره رایش سوم تردیدهای بسیاری داشت.

از ابتدای سال، گالاتسو شروع به نوشتن خاطراتش کرده بود. نظرات یادداشت‌شده بدون سانسور و بی‌ملاحظه‌اش در آن صفحات تصاویر خوشایندی از پدرزنش یا آلمانی‌ها نشان نمی‌داد. او به‌خصوص از یوناخیم فون رین تروپ، هم‌تای

آلمانی‌اش، وزیر خارجه هیتلر، بدش می‌آمد. مردی لاغراندام و بی‌رحم با چشمانی رنگ‌پریده و نگاهی مضطرب‌کننده که تشنه قدرت بود و چاپلوسی سیاسی‌اش باعث می‌شد هرکسی که به ملاقاتش می‌رفت از او بدش بیاید. دیپلمات آمریکایی سامنر ولز^۱ به طرز نسبتاً غیردیپلماتیکی گفت که نمی‌توان در تکبر و نامعقولی رفتار ریین تروپ اغراق کرد. همتای آلمانی اشاره کرد که هیچ‌کس نمی‌تواند با ریین تروپ حرف بزند، او فقط حرف خودش را می‌زند. یک نفر دیگر او را سبوس بدون دانه توصیف کرد. ریین تروپ از آن تیپ آدم‌هایی بود که احتمالاً فقط به‌خاطر آورده‌شدن نام آجودان بخت‌برگشته دیگری قبل از نامش در یکی از اسناد اداری دست به انتقام زد. تاکنون بسیاری در حلقه داخلی هیتلر مشتاق دیدن خطای ریین تروپ بودند. برکناری او از قدرت با استقبال روبه‌رو می‌شد. گالئاتسو در خاطراتش ریین تروپ را در دو واژه ساده خلاصه کرد: «بی‌وجدان نفرت‌انگیز».

ریین تروپ هم معادل گالئاتسو چانو بدش می‌آمد. از رفتار آریستوکراتیک معمول کنت و علاقه بی‌شرمانه‌اش به انگلیسی متفرد بود. او از اینکه چانو تظاهر به احترام نمی‌کرد و گستاخانه خرد پیشوا را زیر سؤال می‌برد بدش می‌آمد. وقتی زمان انتقام فرا رسید - و او عاشق انتقام بود - یوناخیم هرل ریین تروپ از تخریب وزیر خارجه ایتالیا بسیار لذت برد.

اگر از نظر وزیر خارجه ایتالیا، ریین تروپ فردی نادان و چاپلوس بود، در تابستان ۱۹۳۹ نیز دیگر درباره هیتلر اشتباه نمی‌کرد. درست چند هفته قبل، بعد از بازگشت از ملاقات با پیشوا به طرز مخاطره‌آمیزی در خاطراتش گفت: «واقعاً از آلمانی‌ها با آن رهبرشان متفردم... آنان ما را وارد ماجراجویی کرده‌اند که آن را نمی‌خواستیم... نمی‌دانم که آیا برای ایتالیا آرزوی پیروزی کنم یا برای آلمانی‌ها آرزوی شکست... هر کاری می‌کنم که موسولینی علیه آلمانی‌ها واکنش نشان بدهد... آنان خائن هستند و نباید در ملحق‌نشدن به آنان هرگونه تردیدی داشته باشیم. اما موسولینی همچنان دغدغه‌های فراوانی دارد.»

موسولینی دوپهلو حرف می‌زد. یک موقع، کلی درباره جنگ، افتخار و اینکه

مصمم است به هیتلر ثابت کند که مشتاق گستره امپراتوری همانند آلمانی هاست صحبت می‌کرد. ایتالیایی‌ها وارثان امپراتوری رم بودند. او رؤیای بازگشت به عظمت فراگیر آن دوران را داشت. با وجود این، موقع دیگر، موسولینی با توجه به شرایط حاکم تحت فشار قرار می‌گرفت. ایتالیا آماده چنین جنگی نبود و از فشاری که نازی‌ها بر او وارد می‌کردند می‌نالید. کل آن روز، گالاتسو شتابزده پشت‌صحنه کار کرده بود تا جلوی فاجعه و طغیان درگیری را در اروپا بگیرد. تمام بعدازظهر با تلاش فراوان بریتانیا با برگزاری کنفرانس صلح با آلمانی‌ها در لحظه آخر موافقت کرد. این توافق هیچ مشکلی را حل نمی‌کرد، اما تا حدودی فرصت هدایت امور را به آنان می‌داد. هنگام موافقت موسولینی با این موضوع، ساعت‌ها از زمان صرف‌شام نامزدی گالاتسو گذشته بود.

وقتی بالاخره بار سالن شد، چهره‌های مشتاق رو به او کردند و گالاتسو چنان لبخند ملایمی زد. او شوش و در این سالن صحنه او بود. آنان توانستند راحت بخوابند و با خنده و اعتماد به نفس به مهمانان اطمینان خاطر بخشید و گفت: «نگران نباشید... فرانسه و انگلستان پیشنهاد دوچه^۱ پذیرفته‌اند.» بریتانیایی‌ها بالاخره عقب‌نشینی کرده بودند. سازش بار دیگر مهم‌ترین عامل صلح امشب هیچ جنگی رخ نخواهد داد. مهمانان خندیدند و لیوان‌هایشان را دوباره پر کردند، پیش از آنکه به آرامی از یکدیگر جدا شوند و به اتاق‌هایشان بروند.

برای لحظه‌ای کوتاه در آن شب، گالاتسو مثل هرکس دیگری آرام شد. اما دیری نپایید. نیمه‌شب، دوباره صلح به هم خورد. گالاتسو به ماشین وزارت برگشت، راننده یونیفرم پوشیده به سرعت ناگهان از داخل خیابان‌های باریک رم به سمت دفتری تغییر مسیر داد که مشرف به ساختمان‌های چندین طبقه میدان کولونا^۲ بود. یک نفر به گالاتسو برگه‌ای داد. افراد به‌تندی در راهروها راه می‌رفتند. خبر اکنون از طریق تلگراف‌های دیپلماتیک در حال انتشار بود. هیتلر کنفرانس صلح را نپذیرفته بود. تیترو روزنامه‌های صبح در برلین از پیش در اختیار مطبوعات بود و خبر از حمله

1. Duce

2. Colonna

آلمان به لهستان می‌داد. سپیده‌دم خبر آمد که لهستان سقوط کرده است. گالتاتسو می‌دانست به چه معناست. موسولینی به متفقین نخواهد پیوست. دوستی او با هیتلر نمی‌گذاشت که ارتش ایتالیا اقدامی علیه آلمان انجام بدهد... اما شاید می‌شد موسولینی را ترغیب کرد تا در حاشیه بماند. در فاجعه‌ای که قرار بود رخ دهد، تنها امید این بود که ایتالیا را تا حدودی بی‌طرف نگه دارند.

برای تقریباً یک سال و خرده‌ای - تا ژوئن ۱۹۴۰ - گالتاتسو چانو و متحدانش در رم از عهده آن کار بزرگ برآمدند. هیتلر به‌خوبی می‌دانست که چه کسی مسئول این تعلل در رم بود. او بعدها درباره گالتاتسو چانو گفت: «متوجه نمی‌شوم چگونه موسولینی می‌تواند با وزیر خارجه‌ای جنگ راه بیندازد که خواهان آن نیست و خطراتی را نگه می‌دارد که در آن ناسزا و مطالب ناخوشایندی درباره نازیسم و رهبرانش گفته است.» پیش از این آن خطرات به‌شدت باعث عصبانیت هیتلر شده بود.

در پایان، موسولینی نتوانست خود را حفظ کند. او هم خیلی ضعیف بود و هم خیلی مغرور. جنگ طلبی عشقش به شخصیت او ریشه داشت. در ۱۰ سالگی، بنیتو موسولینی به‌خاطر چاقورزی خیلی به همکلاسی‌اش از مدرسه اخراج شد. در ۲۰ سالگی، دوست دخترش را با چاقو زد. در ۳۰ سالگی، مؤسس حزب فاشیست ایتالیا شد که فقط با ترفند کشتار سیستماتیک هزاران نفر از مخالفان سیاسی به قدرت رسید و بنابراین هیچ‌کسی برای مخالفت با او باقی نماند. در ۴۰ سالگی، بنیتو موسولینی با کمک نیروی کیش شخصیت قدرت را به‌زور از پادشاه ایتالیا گرفت، اقدامی که الهام‌بخش و تشویق‌کننده آدولف هیتلر جوان‌تر شد تا دست به تلاشی مشابه، یعنی کودتای مونیخ (کودتای آبجوفروشی) در آلمان بزند. در عرض یک یا دو سال، تا ۱۹۲۵، هرگونه تظاهر را کنار گذاشت و در مقام یک دیکتاتور فاشیست حکومت کرد. سوار بر موج حمایت پوپولیستی بود، با دشنام، فخر فروشی، لفاظی‌های مغرورانه درباره ناسیونالیسم به مردم روحیه داد و با یادآوری روزهای گذشته حامیانش را به وجد آورد و منتقدانش را ترساند.

قدرت‌نمایی در بطن مطالبه قدرت موسولینی بود. در جهانی که موسولینی خلق کرده بود «مردان واقعی» دست از مبارزه نمی‌کشیدند و «ایتالیایی‌های واقعی»، وارثان امپراتوری رومی بودند که جهان را فتح کرده بود و به هیچ‌کس تسلیم نمی‌شدند. این امر دوراهی سیاسی ایجاد کرد که برای او روشن بود: «مردمان ایتالیا ۱۸ سال است که تبلیغات جنگ‌افروزان من را شنیده‌اند... نمی‌فهمم چگونه زمانی که اروپا در شعله‌های آتش است می‌توانم طلایه‌دار صلح باشم... به جز عدم آمادگی نیروهای مسلح کشور که مسئولیت آن را بر عهده می‌گیرم.» موسولینی خواهان جنگ نبود. اما خواهان ازدست‌دادن وجهه خود نیز نبود.

گالتاتسو چانو به هر طریقی که می‌دانست مبارزه کرد تا جلوی ایتالیا را از ورود به جنگ جهانی دوم برای حمایت از آلمانی‌ها بگیرد. وقتی در قرن بیست و یکم به آن روزگار نگاه می‌کنیم شاید آن همه مبارزه حتی متهورانه هم باشد. گرچه با تمام این حرف‌ها، این ادعا که چانو به روش‌کلی قهرمان بود بیش از حد اغراق‌آمیز است. او در تداوم جنگ علیه کشورهای دیگری که نسبت به فرانسه یا بریتانیا تجهیزات کمتری داشتند چندان تردیدی نداشت؛ او به شدت به احتمالاً همانند پدرزنش در نظر داشت تا نقشی در اعدام غیرقانونی مخالفان سیاسی ایتالیا و در مسند قدرت نروتمند شد، در حالی که بسیاری در ایتالیا گرسنه بودند؛ سیاست‌های او حتی زمانی که ضدآلمان یا ضدنازی بود ضدفاشیست نبود. او بنا بر اکثر گزارش‌های معاصر، احمق، در بدگویی‌هایش بی‌ملاحظه و به‌طرز اصلاح‌ناپذیری زن‌باره بود. جوزف کندی، سفیر وقت آمریکا در رم در ۱۹۳۸ او را این‌گونه توصیف کرد: «تاکنون چنین آدم کودن متکبر و ازخودراضی ندیده‌ام. او اکثر اوقاتش را صرف صحبت درباره زنان می‌کند و با هیچ‌کس از ترس ازدست‌دادن دو یا سه دختری که دنبالشان بود به‌طور جدی صحبت نمی‌کند. به‌نظرم اگر برای او زمان معاشرت با زنان را به‌جای یک گروه دیپلمات فراهم کنم، به نتیجه بهتری دست خواهیم یافت.» آمریکاییان تنها کسانی نبودند که به این نتیجه رسیدند. ضعف گالتاتسو چانو به زنان زیبا نیز توجه آلمانی‌ها را به خود جلب کرده بود.

باین حال، این ادعا که ادا همسر گالناتسو چانو در این داستان قهرمان است خوش باوری بیش از حد است. گرچه این کتاب قطعاً درباره او، شجاعت، هوش و اراده خارق العاده اش است که از خود در اتفاقات رخ داده نشان داد.

ادا همچنین کسی بود که همه ایتالیا او را در ۱۹۳۹ می شناختند. او حداقل برای ایتالیایی ها در هجده سال حکمرانی موسولینی شناخته شده بود، اول به این خاطر که محبوب ترین فرزند بزرگ حکمران آریستوکرات ایتالیا و جوانی شرور بود و سپس پس از ازدواج با چانو در ۱۹۳۰ که کنس چانوی جذاب و جلوه گری شد. در آستانه جنگ ۲۸ سالش بود - ۱ سپتامبر ۱۹۳۹ از شانسی که داشت تولد ۲۹ سالگی اش بود - شهرت ادا خیلی تحسین برانگیز نبود و دیپلمات های سراسر جهان نیز خیلی به او چشم داشتند.

سر پرسی لورین^۱، سفیر بریتانیا در رم به نخست وزیر این کشور نیل چمبرلین^۲ در بهار آن سال گزارش کرد: «ادا زنی جذاب است و در گیجی ناشی از اعتیاد به نوشیدنی به سر می برد و زندگی نامعاری و نسبتاً ناخوشایندی دارد.» او خیلی نوشیدنی مصرف می کرد و پوکر را به طرز بی باک و شرط بندی بالا بازی می کرد. در حالی که گالناتسو با صدای تودماغی بلند مردم را به علاقه اش به اشیای سرامیکی قدیمی حرف می زد - اصلاً بویی از قدرت نمایی موسولینی نبرده بود - ادا به طرز مفتضحی شلوارهای مردانه می پوشید، سیگار می کشید، آرایش می کرد و ماشین اسپرت سوار می شد و همسرش کنار دستش مثل مسافر می نشست. در همان زمانی که گالناتسو با بسیاری از دختران آریستوکرات رابطه داشت و مردم در ایتالیا به راحتی از «بیوه های چانو» صحبت می کردند، ادا با مردان جوان تر و ورزشکار مثل امیلیو پوتچی قهرمان بیست و چهار ساله المپیک اسکی و عاشق ماشین مسابقه ای، معاشرت داشت (که بعدها طراح مد مشهوری نیز شد).

هیچ کس دقیق نمی داند که رابطه ناپیوسته آنان چه زمانی از سر گرفته شد.

1. Sir Percy Loraine

2. Neville Chamberlain

احتمالاً روزی در ۱۹۳۴ در سرایشی پیست اسکی در کورتینا^۱ بود. در ۱۹۳۹ امیلیو پوتچی به رم برگشت و یک بار دیگر با ادا ملاقات کرد، گرچه هیچ کس گمان نمی کرد که امیلیو تنها عشق او باشد.

چرا دیپلمات‌های خارجی آن قدر زندگی نامتعارف و ناخوشایند همسر وزیر خارجه ایتالیا و دختر موسولینی برایشان اهمیت داشت؟ خیلی ساده است: نفوذی که بر پدرش داشت. موسولینی بیش از حد به فرزند بزرگش علاقه داشت و ادا برخلاف شوهرش، به شدت طرفدار جنگ و آلمانی‌ها بود. گالاتسو بعدها در خاطراتش نوشت که در لحظه‌ای حساس در بهار ۱۹۴۰ و در آستانه حمله به بلژیک و هلند:

بارها با موسولینی ملاقات کردم و افسوس، متوجه شدم که نظر او درباره ورود به جنگ جدی‌تر و جدی‌تر می‌شود. ادا در کاخ ونیز هم به همین شکل مشتاق بود. او به پدرش گفت که کشور خواهان جنگ است و ادامه رفتار خنثی و بی طرفانه ما برای ایتالیا شرم‌آور است. موسولینی مشتاق داشت چنین سخنانی بشنود، تنها سخنانی که آن‌ها را جدی می‌گرفت... ادا به پدرش آمد و درباره مداخله فوری، نیاز به مبارزه، افتخار و رسوایی حرف زد. من با ملاحظاتی طرفدار او شدم. خجالت‌آور بود که او به آن باهوشی نیز قادر به استدلال نبود.»

ایتالیا بالاخره در ۱۰ ژوئن ۱۹۴۰ وارد جنگ شد و در سرنوشت آلمان هیتلر شریک شد. گالاتسو چنان دید که این کار فقط به فاجعه‌ای ختم می‌شود. ادا پذیرفت که جنگ مثل قمار است. اما ادا برخلاف پدرش از نمایش شجاعت به وجد آمد. خطر به ادا نیرو بخشید. به علاوه، در اواخر بهار ۱۹۴۰ این طور به نظر می‌رسید که هم ادا و هم پدرش همه ژتون‌های خود را روی برنده قطعی گذاشته‌اند: هیتلر.

اولین قمار شتابزده ادا در دوران جنگ بود. زمانی متوجه شد که پول‌های شرط‌بندی بیش از حد تصوراتش بوده و آن اعتماد به هیتلر امر بربری احمقانه‌ای است که دیگر خیلی دیر شده بود.

اینکه آلمانی‌ها در جنگ جهانی دوم شکست بخورند مشخص نبود. در واقع، برای دو سال و نیم آینده این طور به نظر می‌رسید که ادا چنان و بنیتو موسولینی حداقل

روی هم رفته درست گفته اند. امپراتوری های آلمان و ایتالیا پیوسته در حال گسترش بود. در اواخر ۱۹۴۲، موسولینی قلمروی وسیعی در شرق دریای آدریاتیک، در شمال آفریقا و در مدیترانه مناطقی از کشور همسایه، فرانسه شکست خورده در برابر متحدین در ۱۹۴۰ را تحت کنترل داشت. رایش سوم هیتلر تا ۱۹۴۲ به اوج خود رسیده بود و از اروپای شرقی تا نروژ و پاریس را در بر می گرفت. اروپای قاره ای به استثنای جزئی از فرانسه آزاد، در واقع میان سه دیکتاتور تقسیم شد: هیتلر، موسولینی و فرانکو در شبه جزیره ایبریا.

اما گالئاتسو چانو متوجه تغییر جریان شد. در ۱۹۳۹ فهمیده بود که پیوستن به هیتلر فقط می تواند باعث بی آبرویی و شکست پادشاهی ایتالیا شود. سال ۱۹۴۲ برای قدرت های متحدین خیلی راحت نبود. آمریکا وارد جنگ شده بود و عقب نشینی و ناکامی هایی برای هیتلر به همراه داشت. گالئاتسو مطمئن بود که موسولینی ملت را به سمت فاجعه می کشاند، اما اکثر نگرانی هایش را اکنون در خاطراتش می گفت. او می دانست که این کار بهتر است تا اینکه نظراتش را به طور علنی و به کرات بیان کند. او شاهد سرنوشت یکی دیگر از منکران به هم پیوسته جنگ، پی یتر و بادولیور، بود. گالئاتسو و پی یتر و بادولیو بیش از یک دهه با یکدیگر کسب بودند، برای کسب نفوذ و قدرت با یکدیگر کشمکش داشتند و هیچ یک از آنان در خیانت به دیگری برتری نداشت. آن قدر که گالئاتسو از وزیر خارجه آلمان، یوناخیم فون ریب تروپ، متفر بود، آنان از یکدیگر بدشان نمی آمد، اما خصومت های فراوانی بینشان وجود داشت. گالئاتسو از قدرت پلیس مخفی برای کسب اطلاعات رسواکننده و شرم آور فراوانی درباره پی یتر و بادولیو استفاده کرده بود. بادولیو از این موضوع اطلاع داشت. یک روز او نیز انتقام گرفت.

همچنان، گالئاتسو چانو و پی یتر و بادولیو درباره یک موضوع با هم هم نظر بودند: موسولینی دستورات نظامی احمقانه صادر می کرد و درگیر جنگی بی ارزش و محکوم به شکست بود. بادولیو به طرزی غیر هوشمندانه با درمیان گذاشتن آن نظر با موسولینی پا را از حد خود فراتر گذاشت و دوران جنگ را تحت بازداشت در ویلای

بسیار بزرگش خارج از رم گذراند. از فرماندهی نظامی خلع شد و سگ پشمالوی خانگی لوسی همشین او شد. گالئاتسو نظراتش را خصوصی ثبت کرد و مراقب بود که نوشته‌ها را هر شب پیش از ترک دفترش در جای امنی بگذارد. بهترین کار فقط این بود که درباره آن به کسی چیزی نگوید.

با وجود این، گالئاتسو در خاطرات خصوصی‌اش سخاوتمندانه عمل می‌کرد. همچنان در مقام وزیر خارجه از نزدیک شاهد فاجعه رخ داده برای ایتالیا بود و نظر کاملاً مشخصی درباره نقاط ضعف همتای آلمانی و پدرزنش داشت. او از رازهای دولتی باخبر بود. توصیفات شخصی او از بدخواهی وحشیانه نازی‌ها باعث دستگیری‌شان شد.

هرمان گورینگ^۱، در خاطرات گالئاتسو چانو، همانند کودک بدبختی ظاهر شده که محتاج تحسین و چیزهای قشنگ و بی‌مصرف است، اما تنها عضو نازی‌ای بود که هیچ‌گونه نقطه‌ضعفی نداشت. گالئاتسو درباره گورینگ در فوریه ۱۹۴۲ نوشت: «او کت بلند سیاهی می‌پوشد. پیراهن سفید و شلوار سفید می‌پوشد. اگر یک از ما سعی کنیم چنین چیزی بپوشیم در خیابان سنگسار می‌شویم. برعکس، هیتلر، من تپ او در آلمان مورد قبول واقع شده، بلکه حتی شاید به این خاطر دوستش دارم به همین دلیل است که ذره‌ای از انسانیت در وجود اوست.» هیتلر، نه تنها همانند یک قلدر بلکه آدم لاف‌زن خسته‌کننده‌ای توصیف شده بود که به خاطر سخنرانی‌های بی‌پایان خودستایانه‌اش همه را خسته می‌کرد. گالئاتسو به طرزی کنایه‌آمیز در آن آوریل گفت: «هیتلر حرف، حرف، حرف و حرف می‌زند. موسولینی زجر می‌کشد؛ هیتلر عادت دارد با خودش حرف بزند و در عوض موسولینی باید ساکت بماند... آلمانی‌ها مردمان بدبختی هستند. باید هر روز او را تحمل کنند.»

رقیب اصلی چانو، یوناخیم فون ریبین‌تروپ - فردی ضعیف، خائن، اهل تعارف - کسی بود که باعث می‌شد هیتلر احمق به نظر برسد. اما این موسولینی است که در اکثر مواقع برخورد ناخوشایندی با او می‌شد: دیکتاتور دست‌نشانده

ترسید جلوی مرد جوان تر بایستد، که زمانی از او به مثابه قهرمان حمایت کرد. اینک با موسولینی مانند عروسک خیمه شب بازی در بازی بزرگ سیاست جهان برخورد می کند و مثل عروسک خیمه شب بازی دورانداختنی است.

از همه مهم تر، در خاطرات گالتاتسو، وقایع لحظه به لحظه به ترتیب آمده است. جاروجنجال های سیاسی در حلقه درونی رایش سوم، رقابت میان هیملر، گوبلس، گورینگ و رین تروپ با هیتلر برای کسب قدرت و نفوذ و نیز پیگیری مدام جنگ از سوی آلمانی ها فقط به خاطر سلطه و غارت. در دستان هر یک از آن نازی ها، خاطرات چنان قدرتی را داشت. قدرتی که از نظر پیشوا ضربه مرگ باری بر موسولینی وارد می کرد.

گالتاتسو چنانو شتاب زده می نوشت و از خطر غافل بود. او با احتیاط هم نبود. غیبت کن قهاری بود که نمی توانست رازی را به خصوص در مقابل زنان زیبا نگه دارد. او غیر محتاطانه در بیان خاطراتش با همه، از دیپلمات های خارجی گرفته تا پدرزنش صحبت می کرد. حتی هنگام شدت گرفتن تنش ها میان ایتالیا و آلمان به نوشتن ادامه داد.

در آستانه سال نو در ۱۹۴۲، هیتلر به نیروهای ارتش آلمان اعتراف کرد که سال دشواری را سپری کرده اند و همچنان چالش هایی در پیش رویشان قرار دارد. گالتاتسو اشاره کرد: «هیتلر به نظر خسته می رسید. ماه های زمستان در روسیه تأثیر زیادی بر او گذاشته بود. برای اولین بار می دیدم که موهای خاکستری بسیاری دارد. هیتلر خسته بود، اما همچنان قوی، مصمم و پرحرف.» هیتلر نزد سربازان اعتراف کرد که سال ۱۹۴۳ شاید سخت باشد، اما به یقین سخت تر از سالی که پشت سر گذاشته اند نیست. او قاطعانه قریب الوقوع بودن پیروزی سرنوشت ساز متحدین را پیش بینی کرد.

یک قدم به سمت پیروزی در آن جریان احیاشده، ایجاد تغییرات عمده در سرویس امنیتی آلمان در اواخر ۱۹۴۲ بود. ساختار سازمانی رژیم نازی ذاتاً پیچیده بود، اما در اصل اداره مرکزی امنیت رایش (RSHA)، اداره اصلی امنیت آلمان بود.

هاینریش هیملر به طور موقت از زمان ترور راینهارت هایدریش در ژوئن سرپرستی آن را بر عهده داشت. رئیس اداره مرکزی امنیت رایش بر انجام عملیات دو نهاد زیرمجموعه نظارت داشت، سرویس امنیتی و گشتاپو. نقش سرویس امنیتی یافتن دشمنان رایش سوم بود. نقش گشتاپو، سازمان اجرایی آلمان نازی، دستگیری و بازجویی دشمنان و روششان، معمولاً شامل شکنجه بود.

در پایان ۱۹۴۲، هیملر به سمت وزیر کشور و رئیس نیروهای پلیس دولت آلمان ارتقا یافت و رهبری اداره مرکزی امنیت رایش را به ارنست کالتن برونر وکیل اتریشی و عضو اس‌اس واگذار کرد. در ژانویه ۱۹۴۳، کالتن برونر، از جاسوس جوان آینده حمایت کرد که در ارزیابی نهایی سازمان اطلاعات آمریکا مشخص شد یکی از متصدیان برجسته اداره مرکزی امنیت رایش در جنگ بود. این مأمور جوان به سمت رئیس اجرای اطلاعات خارجی در رم ارتقا یافت، بخشی که به نام دفتر ششم شناخته می‌شد و خیلی زود به منظور خاص وظیفه پرداختن به موضوع گالانتسو چانو را برای آلمانی‌ها بر عهده گرفت.

نام این جاسوس آلمانی، هیلدگارده بیتس^۱ بود. در ژانویه ۱۹۴۳ بیست و سه سال داشت. پس از ازدواجش در آن بهار به نام مرتبه آلمانی به نام گرهارت بیتس^۱ نامش به هیلد بیتس تغییر کرد و در تاریخ بیشتر شناخته شد. هیلد فوق‌العاده باهوش و زیبایی بیش از حد معمولش عامل برتری‌اش بود. بنا بر اسناد دولتی، او چشمان آبی و موهای بلوند تیره داشت و قدش ۱ متر و ۶۲ سانت بود. برخلاف بسیاری از دختران آلمانی در دهه ۱۹۳۰ از تحصیلات خوبی برخوردار بود. در مدرسه زادگاهش وایمار، جایی که فقط تعداد معدودی از دختران تحصیل می‌کردند، از همه به خصوص در زبان بهتر بود. ایتالیایی، انگلیسی و مسلماً آلمانی را روان و خوب صحبت می‌کرد. او عضو حزب نازی بود.

هیلد دو سال قبل، ابتدا در مقام کارمند پست و سپس مترجم به سرویس اطلاعات پیوسته بود. او به سرعت به سمت منشی اجرایی مردی به نام هلموت

لوس^۱ ارتقا یافت؛ دستیار ویژه پلیس در رم که دفترش بخشی از واحدی بود که بر جاسوسی در واتیکان متمرکز بود. جایی که کشیشان کاتولیک - از جمله مردی به نام پدر گونیدو پانچینو که برحسب اتفاق اقرارنیش ادا چانو و پدرش بود - عضوی از شبکه جاسوسان سرویس امنیتی آلمان بودند. دفتر هیلد خطوط تلفن را در داخل و خارج از دولت شهر پاپ استراق سمع می کرد.

هلموت لوس به این مشهور بود که مأمور نامه رسان برجسته ای است و اولین کسی بود که متوجه شد هیلد با آن چهره معصوم و هوش سرشارش، جاسوس بی نظیری خواهد شد. بنا بر پیشنهاد او، «رئیس» ارنست کالتن پروئر، رسماً هیلد را به بخش اطلاعات منتقل کرد. مسئولیت سازماندهی تمام پرونده های فوق محرمانه دریافتی و ارسالی دفتر اطلاعات خارجی رم را به او سپردند، درست همان موقع که نگرانی آلمانی ها درباره گالئاتسو چانو جدی تر می شد.

اولین نشانه دردسرهایشان گالئاتسو چانو، تقریباً بلافاصله پس از انتصاب جدید هیلد در مقام رئیس اجرایی دفترش در رم مطرح شد. مردم آن وقت می گفتند که وزیر خارجه ایتالیا دیگر به ارسال آلمانی سلام نازی نمی دهد. شایعات بی اساسی از پاییز ۱۹۴۲ درباره توطئه درونی برای عزل موسولینی مطرح شد و یواشکی می گفتند که گالئاتسو چانو در آن نقش دارد. گزارشات دریافتی کنونی مهم تر بود: مأموران می شنیدند که گالئاتسو پشت صحنه با ائتلافی درون حزب فاشیست ایتالیا برای سرنگونی پدرزنش کار می کند و می خواست رهبر جدیدی را جایگزین او کند، رهبری که خواستار صلح با متفقین باشد.

تلگرامی که به وضوح همه چیز را لو داد، روزی در هفته آخر ژانویه یا اوایل روزهای فوریه به دفتر هیلد ارسال شد و شامل اطلاعات فوق محرمانه رهگیری شده از سوی کانال های ارتباطی آمریکا و تأییدکننده شک آلمانی ها درباره گالئاتسو چانو بود. پیام رهگیری شده را دیپلمات میان سال خوش خلقی به نام آلن دالس نوشته بود که در پرن زندگی می کرد و در اوایل نوامبر ۱۹۴۲ به سوئیس آمده بود. آلن دالس، جمهوری خواهی مصمم و وکیلی موفق با سابقه یک دوره اداره ناموفق کنگره، و

ظاهراً دستیار ویژه سفیر آمریکا بود. هرچند روزنامه‌های سوئیس بلافاصله گزارش کردند که او در مقام مأمور شخصی رئیس‌جمهور روزولت در کشور کار می‌کند؛ هیچ‌یک از آن‌ها صحت نداشت. در واقع آلن دالس به‌طور مخفیانه رئیس دفتر خدمات راهبردی تازه‌تأسیس آمریکا بود، صورت اولیه سازمان اطلاعات مرکزی مدرن که از طبقه همکف آپارتمان کرایه‌ای در منطقه قرون‌وسطایی خوش‌منظره پرن اداره می‌شد.

آلمانی‌ها از وجود دفتر خدمات راهبردی آمریکا تا ۱۹۴۴ اطلاعی نداشتند، اما به‌اندازه کافی بابت این تازه‌وارد نگران بودند. دالس قدرت داشت و در میان روابط و شایعاتی که در پرن در جریان بود، آلمانی‌ها به‌سرعت او را مقام دولتی شناسایی کردند که حرکات و مکاتباتش ارزش نظارت داشت. نظارت به‌سرعت برایشان سودمند واقع شد. در ژانویه ۱۹۴۳ آلمانی‌ها کد بین اروپا و آمریکا را رمزگشایی کردند؛ این تاریخ به‌طرز اسف‌باری، ماه‌ها پیش از آن بود که دالس متوجه خوانده‌شدن تمام مکاتبات بین‌المللی محرمانه ارسالی‌اش به واشنگتن از سوی نازی‌ها بشود. تا آن موقع، برای گالئاتسو چانو از خیلی دیر شده بود. آلن دالس بعدها زمانی که متوجه رمزگشایی کدهایش شد تعجب کرد. تا حدی -خوب و بد- برای اتفاقات بعدی مقصر بود.

تلگرام رهگیری‌شده، مکاتبه‌ای محرمانه با وزارت خارجه آمریکا بود که شامل اثبات جرم دالس بود: گروهی از فعالان ضدآلمان نزدیک به موسولینی از کودتایی حمایت کرده و این آمادگی را داشتند تا ارتش و نیروی دریایی ایتالیا را به‌سمت متفقین بکشانند. گفته شد گالئاتسو چانو به‌همراه رقیب تبعیدشده‌اش پی‌یترو بادولیو، مردی به‌نام دینو گراندی^۱ و تعدادی از رهبران برجسته نظامی مخالف جنگ در میان اعضای حزبی بودند که در حال توطئه برای برکناری موسولینی از قدرت و خروج ایتالیا از نبرد بودند. در واقع، گالئاتسو از اوایل ۱۹۴۱ پس از ورود ایتالیا به جنگ به‌طور پنهانی با آمریکایی‌ها در ارتباط بود، پیشنهاد سرنگونی دوچه و برقراری صلح جداگانه ایتالیا با متفقین را ارائه کرد. هیتلر دستور ارسال یک نسخه از تلگرام

رمزگشایی شده به موسولینی را در اوایل فوریه صادر کرد. وقتی موسولینی آن را خواند فوراً متوجه شد که هیتلر انتظار دارد اقدامی صورت بگیرد.

در ۵ فوریه ۱۹۴۳، در عرض یک یا دو روز پس از دریافت اطلاعات رهگیری شده آمریکایی، موسولینی دامادش را به دفترش احضار کرد. مقدمه‌ای در کار نبود. موسولینی در حال پاکسازی کابینه‌اش بود. همه آنان مظنون بودند. همه آنان باید می‌رفتند. موسولینی فقط پرسید: «الان می‌خواهی چه کار کنی؟» گالتاتسو فوراً متوجه شد که اخراج شده است.

موسولینی به‌نشانه سازش با خانواده به دامادش پیشنهاد انتخاب از میان تعداد زیادی پست‌های حکومتی پیش‌پاافتاده را داد که به‌نحو مطلوبی در جایی خارج از ایتالیا قرار داشتند. گالتاتسو از سر لجبازی آن را در خاطراتش ثبت کرد. «انتخاب کردم که سفیر واتیکان شوم.» به‌هر حال واتیکان کشور خارجی بود. او اذعان کرد: «ترک وزارت خارجه پیش از آنکه من به آنجا بروم - و چه سال‌هایی - نهایت سعی خود را کردم. بی‌شک ضربه سخت و ناراحت‌کننده‌ای است.»

گالتاتسو چانو مردی با شَم پرشور سیاسی نبود. اگر شَم قوی‌تری داشت، باید متوجه نصیحت پدرزنش می‌شد و زمستان آن سال ایتالیا را ترک می‌کرد. اگر گالتاتسو دلیلی برای فرار نداشت، حداقل دلیل درستی برای ملاحت شدن داشت. یکی از وفادارترین دوستانش زن جوانی به‌نام سوزانا بود، گرچه همه او را سونی صدا می‌کردند. او دختر ۲۱ ساله کارخانه‌دار فیات جووانی آنیلی - نام خانوادگی در ایتالیا - یکی از خانواده‌های ثروتمند در اروپا بود. درحالی‌که بسیاری از دیگر دوستان چانو پس از تنزل رتبه‌اش غیبتشان زد، سوزانا در کنار او ماند. او بعدها حتی زمانی‌که مراقبت از گالتاتسو و اِدا خطرناک بود نیز وفادار باقی ماند. سوزانا آنیلی در خاطراتش بعد از جنگ از ملاقاتش در آن زمستان و بهار با خانواده چانو در کاخ محل اقامتشان گفت: «گالتاتسو بدنام شده بود و دیگر وزیر خارجه نبود. او نگران و مضطرب و مثل همه در حال توطئه بود.»

چند روز پس از برکناری او از سِمَتش، موسولینی دوباره با گالتاتسو تماس

گرفت. می‌خواست از پاسخ دامادش را درباره پرسش متفاوتی مطلع شود، پرسشی که حتی تهدیدآمیزتر بود: آیا کنت همچنان خاطراتش را نگه می‌دارد و آن نوشته‌ها سر جای خود هستند؟

گالتاتسو پاسخ داد: «بله. همه آن‌ها سر جای خود است و یادم می‌ماند که به‌هنگام فرارسیدن روزهای سخت - چون اینک مشخص است که روزهای سختی در پیش روست - می‌توانم تمام خیانت‌هایی را که آلمانی‌ها علیه ما مرتکب شدند یکی پس از دیگری مستندسازی کنم.»

این پاسخ شاید موسولینی را آرام کرده بود، اما در اطمینان‌بخشی مجدد به پرسشگر واقعی موفق عمل نکرد: هیتلر.